

شان قومیت و ناسیونالیسم قومی

در مطالعات امنیت ملی

میرقاسم بنی‌هاشمی

تاریخ ارائه: ۸۲/۷/۵

محقق پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ تأیید: ۸۲/۷/۲۳

چکیده

هدف این مقاله، بازشناسی جایگاه قومیت و قوم‌گرایی به عنوان متغیری امنیتی در مطالعه امنیت ملی جوامع چندقومی می‌باشد. در این راستا، بررسی رویکرد نظریه‌پردازان نوسازی و نیز رویکرد مارکسیستی در دوره جنگ سرد نشان داد که آنها نگرش واقع‌بینانه‌ای به اهمیت سیاسی و امنیتی ناسیونالیسم قومی و ملاحظات مرتبط به تنوع قومی نداشته‌اند. با تشدید مناقشات قومی در دهه آخر جنگ سرد و به ویژه پس از فروپاشی بلوک شرق و تأثیرات گسترده امنیتی (داخلی و منطقه‌ای) این مناقشات، شأن و اهمیت ناسیونالیسم قومی در مطالعات امنیت ملی نیز اعتبار گسترده‌ای یافت و به عنوان مؤلفه تبیین‌کننده مسائل امنیت ملی در جهان سوم مورد توجه واقع شد. این مؤلفه در کنار بحران‌های عمده‌ای مانند مشروعیت سیاسی و توان سیاست‌سازی محورهای مطالعات قومی را تشکیل داد. نهایتاً با بررسی دیدگاه نظریه‌پردازان امنیت ملی در جهان سوم، این نتیجه حاصل شد که ناسیونالیسم قومی می‌تواند یکی از مهمترین عوامل تهدید سیاسی و اجتماعی دولت‌های ضعیف باشد.

کلیدواژه‌ها: قومیت، ناسیونالیسم قومی، امنیت ملی، تهدیدات اجتماعی، بحران یکپارچگی، بحران دولت ملی، خشونت قومی

مقدمه

پطروس غالی، دبیر کل وقت سازمان ملل در نهم نوامبر ۱۹۹۳ هشدار داد که امنیت جهانی به علت گسترش منازعات قومی پس از پایان جنگ سرد در معرض تهدید است. او در گزارش خود اعلام نمود که از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۹۳، ۱۲۷ جنگ رخ داده که بیشتر آنها مبتنی بر اختلافات قومی بوده است و اکثر جوامع در جغرافیای مختلف جهانی از پیامدهای چنین خشونت‌های در امان نبوده‌اند. (۱) فوران خشونت‌های دهشتناک قومی و ملی‌گرایانه در بخش‌های عمده اوراسیا و آفریقا در اوایل دهه ۱۹۹۰، مباحث جدی را در این باره برانگیخت که آینده نظام بین‌الملل، دولت‌ها و امنیت شهروندان آنها چه خواهد شد؟ طنین بدبینانه تحلیل‌های علمی و سیاسی در آن زمان در عناوین کتاب‌های معتبری مانند «منازعات بسی‌پایان» (۲) از ریچارد هاس، «آشوب» (۳) از دانیل ماینهام و «برخورد تمدنها و بازسازی نظم جهانی» (۴) از ساموئل هانتینگتون منعکس شده است. (۵)

از اواسط دهه ۱۹۹۰، منازعات مسلحانه قومی و جنگ‌های داخلی بین قومی کاهش یافت و در گرایش از جنگ به سمت مذاکره، تغییراتی به وجود آمد. برخی از تحلیل‌گران از این امر به عنوان صلح کوتاه یاد کرده‌اند و سه دلیل فروپاشی دولت‌های چند قومی بلوک شرق یا بازسازی ساختاری آنها، افزایش ظرفیت‌های دمکراتیک و شیوه‌های مدنی برای پاسخ به چالش‌های ناسیونالیسم قومی و در نهایت تلاش‌های بین‌المللی در پیش‌گیری ساختاری و مداخله بشردوستانه علیه خشونت‌های قومی را به عنوان عوامل کاهش دهنده این نوع منازعات مطرح نموده‌اند. (۶)

همزمان با اقدامات پیشگیرانه ملی و بین‌المللی، در هنگام بروز منازعات قومی، مطالعات نظری و تجربی گسترده‌ای در خصوص علل و زمینه‌ها، شیوه‌های ساختاری پیشگیری و همچنین اشکال منازعات قومی و دیگر ابعاد تنوع و ناسیونالیسم قومی پس از پایان جنگ سرد انجام شدند و ذهنیت‌های قالبی پیشینی پیرامون ارتباط تغییر

اجتماعی و فرآیند نوسازی با قومیت و ماهیت امنیت ملی در جهان سوم مورد تجدید نظر قرار گرفت. متعاقب آن، رویکردهای جدیدی در مطالعه قومیت و ارتباط و تأثیر آن بر امنیت ملی، ثبات سیاسی و اجتماعی و مسائل توسعه شکل گرفت. این نوشتار سعی می‌کند تا به طور اجمالی، روند مطالعات مذکور را بازشناسی کرده و نقش و جایگاه قومیت و ناسیونالیسم قومی در مطالعات امنیتی پس از جنگ سرد به ویژه تأثیر تحوّل مفهوم امنیت ملی بر امنیت کشورهای چندقومی جهان سوم را بررسی نماید. طبیعتاً در این نوشته محدود، بررسی همه رویکردها و آثار ممکن نیست. بنابراین تنها به بررسی برخی رویکردها و همچنین نمایندگان اصلی و مطرح این حوزه و تحولات نظری در آنها پرداخته می‌شود.

الف. قومیت، منبع بی‌ثباتی داخلی و منطقه‌ای در مطالعات امنیتی

«ریچارد شولتز»، بر اساس سطح یا نوع منازعه، سه سطح از متون امنیتی را در دوره جنگ سرد معرفی می‌کند که به منازعات رسمی بین دولتی، قاره‌ای - منطقه‌ای و منازعات کم‌شدت می‌پردازند.

وی در این تقسیم‌بندی، منازعات قومی و مذهبی را در چارچوب منازعات کم‌شدت مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است گرچه مصادیقی از این منازعات در فردای جنگ جهانی دوم مشاهده شد؛ اما کارشناسان به طور اخص آنها را مولود دهه ۱۹۸۰ می‌دانند و به این خاطر، در متون امنیتی و راهبردی این دهه، منازعات کم‌شدت به طور جدی مطرح شده‌اند. (۷) طی جنگ سرد، مؤلفه قومیت و ناسیونالیسم قومی محیط امنیتی خاصی را تعریف نمود که در آن، بی‌ثباتی سیاسی ناشی از آن در قالب یکی از پدیده‌های اعتراض‌آمیز (درون دولتی) نمود پیدا می‌کرد. آثار شای^۱، کولیر^۲،

1. Shy

2. Collier

سارکزیان^۱ و شولتز^۲ منابع معتبری در این دوره می‌باشد. در اینجا باید به آثار «تد رابرت گر» نیز اشاره کرد. وی در پژوهشی با عنوان «اقلیت‌های در خطر» نشان داد که تعداد این گروه‌ها در دوره جنگ سرد به ۲۳۳ مورد می‌رسید که هر یک از آنها درگیر منازعات جدی قومی بوده‌اند. (۸)

همچنین در کتاب جدیدی با عنوان «مردم علیه دولت‌ها»، رابرت گر به بیش از ۵۰ منازعه سیاسی - قومی شدید در جهان طی سالهای ۹۴ - ۱۹۹۳ اشاره می‌کند که هدف آنها، خودمختاری یا استقلال بوده و نهایتاً بسیاری از آنها به انقلاب و شورش، دموکراسی یا تشکیل دولتهای جدید ملی یا محلی ختم شده است. این منازعات که طیف وسیعی از جنگ داخلی تا منازعات کم‌شدت را دربرمی‌گرفت، بیش از ۴ میلیون کشته و آوارگی تقریباً ۲۷ میلیون نفر را در پی داشت. (۹)

در حوزه منازعات کم‌شدت، چند سؤال بنیادین محور اصلی مطالعات امنیتی در این حوزه به شمار می‌روند:

۱- ابعاد منازعات کم‌شدت کدامند و تفاوت آنها با موارد مشابه چیست؟

۲- اصول و مبادی این منازعات در دوره جنگ سرد چه بوده‌اند؟

۳- علت شیوع این گونه از منازعات قومی و مذهبی در فردای جنگ سرد چیست؟

۴- رویکرد دولت آمریکا در برخورد با این منازعات در دوره جنگ‌های داخلی،

جنگ سرد و بعد از آن چگونه بوده است؟ (۱۰)

مهمترین علتی که چنین منازعاتی، در تقسیم‌بندی ریچارد شولتز کم‌شدت تلقی می‌شد؛ آن بود که تأثیرگذاری و پیامدهای امنیتی چنین منازعاتی به حوزه جغرافیایی یک کشور محدود بود و نهایتاً تأثیرات منطقه‌ای اندکی به دنبال داشت. اگرچه ممکن بود چنین منازعاتی به قتل‌عام‌ها و پاکسازی‌های ملی - قومی و فجایع انسانی بزرگی

1. Sarkesian

2. Shultz

تبدیل شود؛ ولی چون امنیت و منافع ابرقدرتها و بلوک‌های حاکم قدرت را با خطر مواجه نمی‌کرد؛ به عنوان منازعات کم‌شدت قلمداد می‌شدند.

همچنین در دوره جنگ سرد، قومیت به عنوان یکی از منابع خشونت در چارچوب انواع کشمکش‌های داخلی و یا الگوهای بی‌ثباتی سیاسی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گرفت. «کومار روپسینگه» در بررسی انواع تعارضات داخلی، تعارضات هویتی را فراگیرترین و خشن‌ترین انواع نزاع دانسته و معتقد است که هر کجا مؤلفه‌های قومی، مذهبی، عشیره‌ای یا اختلافات زبانی حاکم است، این نوع از تعارضات هویتی زمینه بیشتری برای ظهور دارند و آمیزه‌ای از هویت و امنیت‌جویی را مورد هدف قرار می‌دهند. در این حوزه، ستیز اصلی غالباً به توزیع و تمرکززدایی قدرت مربوط می‌شود. هویت‌جویی نیز به مثابه واکنش‌های تدافعی معطوف به احتراز از نابودی مادی و یا معنوی است که حاکی از به خطر افتادن هسته معنایی زندگی یک گروه اجتماعی می‌باشد. (۱۱) در این چارچوب، مطالعات گسترده‌ای در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ صورت گرفت که قومیت در اکثر آنها به عنوان یکی از اشکال و یا منابع خشونت و بی‌ثباتی بررسی شده است. در سال ۱۹۶۹ یک گروه تحقیقاتی خبره، ۱۶۰ مناقشه را در یک دوره زمانی ۱۵ ساله از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۹ بررسی کردند. آنها پس از استخراج نتایج به سه دسته‌بندی کلی رسیدند:

اول. مناقشات ناسیونالیستی شامل مناقشه‌های قومی، نژادی و مذهبی و گروه‌هایی که به خاطر زبان مشترک خود را یک قوم می‌پنداشتند.

دوم. درگیری‌های طبقاتی و صنفی که مسائل مربوط به اختلافات اتحادیه‌های کارگری، کارفرمایی و دولت را دربرمی‌گرفت و یا آشوب‌های طبقات پایین علیه دولت را شامل می‌شد.

سوم. سایر منازعات که با دو دسته فوق متفاوت بودند. مثل توطئه و کودتای دو گروه نظامی و سیاسی علیه همدیگر.

نتایج تحقیقات حاصل از مطالعات این گروه، شگفت‌آور بود. هفتاد درصد از مناقشات مورد مطالعه، ناشی از تعصبات ناسیونالیستی و قومی بودند. پانزده سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۴، همان منازعات مورد ارزیابی دوباره قرار گرفت و معلوم شد که ۳۰ مورد از آنها حداقل یکبار به درگیریهای شدید داخلی منتهی شده است. (۱۲) «دیوید ساندرز» نیز در بحث پیرامون ویژگی‌های ساختاری نظام‌های سیاسی، منابع بی‌ثبات‌کننده ساختاری را در سه عامل بررسی می‌کند: فشار حکومت (سرکوب و خشونت حکومتی)، نابرابری و شکاف‌های ساختاری.

وی مهمترین شکاف‌های ساختاری را شکاف‌های اجتماعی مربوط به گروه‌های مذهبی و گروه‌های قومی - زبانی دانسته و اشاره می‌کند که ادبیات موجود در بررسی مهمترین اشکال شکاف‌های اجتماعی و سیاسی و پیامدهای آن متعدد است که از رویکرد ریاضی «رائی و تیلور»^۱ گرفته تا رویکرد تطبیقی «رز و آروین»^۲ و تحلیل‌های تحقیقاتی «کی»^۳ و زولبرگ را دربرمی‌گیرد. ساندرز در جمع‌بندی نتایج مطالعات و رویکردهای مختلف تأکید می‌کند که نتایج و واقعیت‌ها، گویای اهمیت آشکار شکاف‌های مذهبی - قومی در پیدایش کشمکش‌های خشونت‌آمیز می‌باشد و شکاف ریشه‌دار قومی و زبانی به طور اجتناب‌ناپذیری مشکلات پیچیده‌ای را برای یکپارچگی سیاسی و تأمین نظم سیاسی و ثبات پایدار به وجود می‌آورد. به خصوص در مواردی که نهادها و سازمانهای رسمی سیاسی در امتداد خطوط شکاف قومی (مذهبی، زبانی یا نژادی) توسعه یافته باشند. (۱۳)

همچنین افرادی مانند دیوید هیبز، هورویتز، جوزف نای، اکشتاین، موریسون و استونسون در مطالعات تجربی گسترده خود در خصوص منابع بی‌ثباتی و خشونت‌های

1. Rae & Talor

2. Rose & Urwin

3. Kei & Zolberg

سیاسی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین تأیید می‌کنند که جنگ‌های داخلی در ۱۰۸ کشور مورد بررسی، ارتباط با مؤلفه ناسیونالیسم قومی و زبانی داشته و میزان خشونت سیاسی در کشورهای چندقومی بیشتر ارزیابی شده است. (۱۴)

ب. ظرفیت تبیینی قومیت در تحلیل «امنیت ملی» کشورهای کثیرالقوم

عوامل مؤثر بر ظرفیت تبیینی قومیت در تحلیل امنیت ملی کشورهای چندقومی چیست؟ نقش تغییر محیط امنیتی یعنی فروپاشی نظام بین‌المللی دوقطبی بر تحول نقش قومیت چه بوده است؟ شناسه‌های «متغیر امنیتی» چیست و آیا قومیت و ناسیونالیسم قومی می‌تواند به مثابه متغیر امنیتی تلقی شود؟ در صورت پاسخ مثبت، تهدید سیاسی و اجتماعی آن کدامند؟ در ادامه مقاله به این سؤالات پرداخته می‌شود.

۱. تغییر محیط امنیتی، عاملی در تغییر نقش امنیتی قومیت

در مطالعات دوره جنگ سرد، قومیت و ناسیونالیسم قومی بیشتر به عنوان متغیر بی‌ثباتی سیاسی داخلی نگریسته می‌شد. آن چنان که مورگنتا اشاره می‌کند؛ این عامل به عنوان یکی از نیروهای مورد استفاده قدرت‌های بین‌المللی در برقراری توازن قدرت به حساب می‌آمد. (۱۵) همچنین در برخی از متون این دوره، قومیت در چارچوب مطالعات امنیت منطقه‌ای و به عنوان متغیری که امنیت منطقه‌ای در جهان سوم را به تهدید می‌اندازد و به همان میزان راه‌حل منطقه‌ای نیز می‌طلبد؛ بررسی شده است. (۱۶) در این متون نیز قومیت مسأله اصلی مورد توجه جهان سوم تلقی می‌شد و مجله‌های تحقیقاتی مانند «فصلنامه جهان سوم» و نویسندگان آن، کشورهای جهان سوم را به لحاظ همبستگی اجتماعی پایین، تجربه اندک در ملت و دولت‌سازی و تهدیدات بالفعل و بالقوه ناشی از این مسائل، یکسان می‌دانستند. (۱۷) اندیشمندان بلوک شرق نیز در بحث پیرامون منازعات منطقه‌ای بر ایده‌ها و رویکردهای کمونیستی و سوسیالیستی

تأکید و انتظار داشتند که سرانجام آگاهی‌های قومی، جای خود را به آگاهی و تضاد طبقاتی دهند. آنان نتیجه‌گیری کردند که چنین مؤلفه‌ای در آینده دیگر به عنوان متغیر مؤثری مطرح نخواهد شد. (۱۸) پایان جنگ سرد و فروپاشی ابرقدرت شرق نشان داد که نگرش و سیاست‌های کمونیستی در محو آگاهی قومی و تعلقات ملی‌گرایانه، توفیق چندانی نداشته است. کشورهایی که اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان الگوی عملی خود انتخاب کرده بودند، به یک‌باره بحران شدند و در میان آنها ناسیونالیسم قومی تبدیل به نیروها و جنبش‌های تجزیه‌طلبانه‌ای شد که سهم عمده‌ای در وقوع ناامنی‌های پس از جنگ سرد ایفا نمودند.

فروپاشی نظام دو قطبی جهانی، هم موجب تغییر اساسی محیط امنیتی و هم سبب تحوّل و تجدیدنظر در نقاط ثقل و محورهای مطالعات امنیتی شد. «رابرت ماندل» این دگرگونی محیطی را از طریق سه مؤلفه کاهش حاکمیت ملی، بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی و افزایش کشمکش‌های پراکنده و بی‌قاعده توضیح می‌دهد. به اعتقاد او، تجزیه برخی ملل مهم چند قومی در کنار افزایش منازعات قومی، تضعیف حاکمیت ملی و دگرگونی چارچوب مطالعاتی امنیت ملی را دربرداشته است. (۱۹) همچنین «آنتونی بریج» پدید آمدن دولت‌های ملی مستقل جدید و نیز ظهور بازیگران فروملی کثیر را از زمینه‌های تضعیف الگوی دولت محور در مطالعات امنیت ملی می‌داند. (۲۰) بر این اساس، تضعیف الگوی مذکور، موجب تغییر درک ما از تهدید می‌شود و آگاهی ما را از اینکه چه اموری از موارد تهدید اصلی به شمار می‌آید؛ متحوّل می‌سازد. به عبارتی دیگر، تحوّل محیط امنیتی بر زوال الگوی واقع‌گرایی سنتی در روابط بین‌الملل تأثیر بسیاری گذارده است. «کنت کریستی» مؤلفه‌های جدید محیط امنیتی را بدین صورت توضیح می‌دهد:

«مفاهیم جدیدتر مرتبط با حوزه امنیت در دوره پس از جنگ سرد، کمتر بر ایده

«یک دشمن» و نیز این ایده که همه تهدیدات، نظامی هستند؛ تمرکز داشته‌اند. این

مفاهیم، بیشتر بر تهدیدات نرم‌افزاری امنیت تأکید کرده‌اند. مهمترین این تهدیدات،

حوزه‌ها یا مسائلی چون مرزهای متغیر و متحول، نژاد و قومیت، مسأله اقلیت‌های ملی و قومی، بنیادگرایی مذهبی و ایندز را دربرمی‌گیرد. از آنجا که این موارد تناسب کاملی با ساختار سیاسی ندارند؛ هنوز سیاستمداران، پاسخ‌های مشخص برای آنها پیدا نکرده‌اند. آنها نمایانگر نیروهای زیرزمینی پنهانی و تهدید کننده برای تخریب وضع موجود به شمار می‌روند. یوگسلاوی، اروپای شرقی، روسیه، کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، فقط حوزه‌هایی چند از قاره اروپا هستند که به وسیله چنین نیروهایی دچار آشوب و ناامنی شده‌اند. (۲۱)

۲. قومیت به مثابه متغیری امنیتی

پاسخ به اینکه کدام پدیده سیاسی و اجتماعی می‌تواند به مثابه یک متغیر امنیتی به حوزه امنیت ملی معطوف باشد؛ دغدغه بیشتر اندیشمندان برجسته در حوزه مطالعات امنیت ملی در جهان سوم و دیگر کشورهای تازه تأسیس پس از جنگ سرد بوده است. واقعیت این است که با توجه به ویژگی‌های خاص محیط امنیتی هر کشور، چنین مسأله‌ای می‌تواند قبض و بسط زیادی داشته باشد و بنابر دیدگاه متفکرینی مانند بوزان، این سیاست امنیت ملی دولت‌هاست که ماهیت متغیرهای امنیتی و حدود و صغور آنها را تعیین می‌کند تا واقعیات عینی اجتماعی و سیاسی که می‌توانند در چارچوب فرآیند عادی تعارضات اجتماعی بررسی شوند. برای اجتناب از چنین ابهامی، این اندیشمندان سعی کرده‌اند تا از طریق ارائه معیارهایی، میزان تهدیدزایی یک پدیده را که بتوان آنرا به عنوان متغیری امنیتی مورد بررسی قرار داد؛ مشخص نمایند. در این چارچوب، باری بوزان معیار تشخیص متغیر امنیتی را بازتاب ترکیب تهدیدات و آسیب‌پذیریها می‌داند و اینکه کیفیت و کمیت تهدیدات یا آسیب‌پذیریها می‌تواند متغیری را امنیتی و یا غیرامنیتی نماید. (۲۲) وی در مقام شناسایی تهدیدهای امنیتی از سه گونه مختلف یاد کرده است. تهدیداتی که متوجه ایده دولت (ناسیونالیسم) هستند؛ تهدیدهایی که متوجه وجود فیزیکی و مادی دولت (جمعیت و منابع) هستند و تهدیدهایی که سازمان دولت

(سیستم سیاسی) را هدف قرار می‌دهند. (۲۳) تقسیم‌بندی بالا حکایت از محوریت دولت دارد به گونه‌ای که اگر عنصر دیگری مثل جمعیت و یامنابع طبیعی مورد توجه قرار می‌گیرند به اعتبار نسبت آنها با موجودیتی به نام دولت بوده است.

محمد ایوب نیز در ارتباط با کشورهای جهان سومی از تهدیداتی سخن می‌گوید که به رغم داخلی یا خارجی بودنشان؛ تماماً متوجه دولت هستند. طبق این دیدگاه، تهدیدات را باید آنهایی دانست که به نوعی «هستی دولت» را هدف قرار می‌دهند. «امنیت ملی»، طرح شامل و همه جانبه‌ای است که سعی در صیانت دولت از این تهدیدات دارد. (۲۴) در واقع، بسته به اینکه مرجع اصلی امنیت در یک کشور چه کسی یا نهادی باشد؛ ماهیت تهدیدات نیز می‌تواند متفاوت باشد و بنا به تحلیل «بریان‌جاب»^۱ از مرجع‌های امنیت، جوامعی که دارای گروه‌های قومی و جماعتی (هویتی) هستند؛ به لحاظ تعیین ماهیت تهدیدات و متغیرهای امنیتی مرتبط با مرجع امنیت، وضعیت پیچیده‌ای دارند زیرا امنیت گروه‌های قومی نیز همچون شهروندان، ملت و دولت وارد معادلات امنیتی می‌شود. (۲۵) همان‌طور که امنیت دولت می‌تواند از طریق تهدیدات ناسیونالیسم قومی مورد هدف قرار گیرد؛ سیاست‌های خاص قومی دولت نیز می‌تواند تهدیداتی را متوجه امنیت گروه‌های قومی نماید. پس، متغیرهای امنیتی تهدیدزا در چنین جامعه‌ای هم می‌تواند معطوف به امنیت دولت و امنیت گروه‌های اجتماعی باشد.

«تدرابرت‌گر» نیز در پاسخ به اینکه چه موقعی هویت قومی به اقدام و بسیج سیاسی منتهی شده و به متغیر امنیتی تبدیل می‌شود معتقد است زمانی که قومیتی از طرف گروه‌ها و یا دولت به طرق متفاوت مورد تهدید و تعدی قرار گیرد؛ باید انتظار جنبش قومی را داشت. بنابراین از نظر وی، بیشتر جنبش‌های قومی در دهه‌های پایانی قرن ۲۰ در پاسخ به تهدیدات محیط سیاسی مانند انکار یا تبعیض ظهور یافته‌اند. (۲۶) رهیافت

سازه‌گرایی اجتماعی^۱ نیز تغییر تهدید‌آمیز مقتضیات اجتماعی و سیاسی محیطی را پایه‌ای برای عمل و بسیج سیاسی هویت‌های قومی در برابر سیاست‌های قومی دولت می‌داند. از این طریق مسأله قومیت به امری سیاسی و امنیتی برای دولت تبدیل می‌شود. (۲۷)

«دیتریش فیشر» با تبیین خاصی از تهدید، معیارهای یک متغیر امنیتی را بدین ترتیب توضیح می‌دهد که اگر تهدید پدیده‌ای متوجه بقا و موجودیت سازمانی، فرهنگی، اعتقادی و هویتی یا بقای رژیم سیاسی و دولت باشد و از گستره فراگیری لازم و اعتبار و اهمیت مناسب نزد رهبران سیاسی برخوردار باشد؛ مقوله‌ای امنیتی محسوب می‌شود. فیشر، رشد جنبش‌های قومی که انسجام اجتماعی را تهدید می‌کند یا فرآیند براندازی سیاسی که بقای رژیم را هدف قرار می‌دهد به عنوان متغیرهای امنیتی معرفی می‌نماید. (۲۸) البته برخی از اندیشمندان مانند «مون و آزر» معتقدند که تبیین و تعیین تهدیدات ناشی از بحران یکپارچگی و انسجام اجتماعی، به مثابه مجموعه‌ای از نگرانی‌های امنیتی دشوار محسوب می‌شوند زیرا درگیری‌های گروهی و قومی، انگیزه‌ها، نیت، اهداف و زمینه‌های مختلفی دارند. بنابراین می‌توان نوع، منبع و میزان تهدیدات نشأت گرفته از مشکلات گروهی قومی را به کمک نمونه تحلیلی «درگیری‌های اجتماعی طولانی»^۲ به شکل مطلوبی درک کرد. این نوع درگیری‌ها، از ساختار اجتماعی خاصی ناشی می‌شوند که در آن، اختلاف عمیق گروهی با نابرابری ساختاری مولد همراه است. این نابرابری، گروه‌های خاصی از جامعه را به نحو ساختاری قربانی می‌کند. بنابراین نابرابری سیاسی و اقتصادی میان هویت‌های فروملی و غلبه ایدئولوژی یک گروه بر سایر گروه‌های اجتماعی، از علل اصلی استمرار درگیری‌ها به حساب می‌آیند. برخلاف تهدیدات متعارف، این نوع درگیری‌ها کمتر قابل پیش‌بینی است و فاقد

1. The Social Constructionist approach

2. Protracted Social Conflicts (psc)

مرزهای روشن میان منابع داخلی و خارجی درگیر می‌باشد؛ اما از نقاط پایان آشکاری نیز برخوردارند. (۲۹) در عین حال، اندیشمندانی مثل «آزرومون» به تأسی از «بوزان» و «ریچارد لیتل»، از حیث امنیت ملی، متغیر انسجام اجتماعی و سیاسی را که ناظر بر چگونگی صورت‌بندی نیروها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی است مسأله‌ای حائز اهمیت تلقی می‌کنند و حتی بر این مبنا، دولت‌ها و کشورها را به دو دسته ضعیف و قوی تقسیم کرده و درجه انسجام هویت ملی و حضور یا فقدان خرده هویت‌های رقیب خرده ملی را از شاخص‌های چنین تفکیکی می‌دانند. (۳۰)

«رابرت ماندل» هم در بررسی ابعاد سیاسی و فرهنگی امنیت ملی به دو معیار اشاره می‌کند:

۱. میزان اقتدار دولتها، حکومت‌های آنها و ایدئولوژی‌های سیاسی آنان
۲. میزان تحمل، انسجام و همزیستی مسالمت‌آمیز هویت‌های فرهنگی سنتی در بین ملت‌ها. وی در عین حال یادآور می‌شود که تشخیص تهدیدها در ابعاد فرهنگی و سیاسی امنیت ملی دشوارتر است زیرا بنیان هویت سیاسی / فرهنگی یک کشور چند ملیتی و یا چند قومی، غالباً روشن نیست. همچنین ماهیت پویای هویت‌های اجتماعی، تشخیص این امر را برای هر ملت دشوار می‌سازد که کدامیک از عوامل تغییر در هویت‌های اجتماعی به مثابه یک تهدید به شمار می‌روند. (۳۱)

۳. تهدیدات سیاسی قومیت؛ بحران دولت ملی

گرچه برخی صاحب‌نظران حوزه مطالعات قومی، معتقدند که عدم وجود منازعات در آن دسته از جوامع چندقومیتی که فرآیند تاریخی دولت‌سازی و ملت‌سازی را به طور اطمینان بخشی طی نکرده‌اند به منزله حصول امنیت ملی نمی‌باشد؛ اما مفروض ما این است که تهدیدات سیاسی و اجتماعی برای قومیت در شرایطی امکان بروز پیدا می‌کند که شکاف‌های سیاسی ناشی از هویت‌های گروهی قومی فعال شده باشد.

چنانکه «بوزان»، «تدگر» و دیگران نیز اشاره نموده‌اند؛ در چنین جوامعی رسالت ملت‌سازی، توسعه، امنیت و دیگر اهداف کلان ملی به طور فراگیری بر عهده دولت می‌باشد. هر نوع تهدید و چالشی نیز از طرف اجزاء مختلف جامعه، متوجه امنیت و کارکردهای دولت بوده و تمرکز بر کشمکش‌های درون جامعه بین دولت و سازمانهای اجتماعی مانند گروه‌های قومی اجازه می‌دهد که فراگردهای تغییر اجتماعی و سیاسی با رویکرد جدیدی بررسی شود. مطالعات انجام شده در دوره جنگ سرد این مقوله را کمتر جدی و مهم تلقی می‌کردند. این همان رویکردی است که به عنوان «رویکرد نرم‌افزاری» به امنیت ملی در جهان سوم مفهوم‌بندی شده است. بانیان این رویکرد معتقدند که مشکل مشروعیت دولتها، از هم گسیختگی اجتماعی یا فقدان یکپارچگی و ناتوانی در سیاست‌سازی از متغیرهای اصلی امنیت ملی در این کشورها است. (۳۲)

«باری بوزان» نیز مهمترین تهدیدات اصلی این جوامع را در سه مؤلفه تهدید نسبت به ایده دولت و کیفیت روابط دولت - ملت، تهدید نسبت به سازمان دولت و تهدید نسبت به وجود فیزیکی دولت توضیح می‌دهد. اما سؤال این است که قومیت یا ناسیونالیسم قومی چگونه می‌تواند عناصر یا ارکان مورد نظر را تهدید نموده و متزلزل نماید؟ جهت پاسخ و برای درک زیر ساخت‌های اجتماعی دولت به عنوان موضوع و مرجع اصلی امنیت در جوامع چندقومی و چندملیتی، درک نوع الگوی ارتباط بین ملت و دولت ضروریست. الگوی اول، شرایطی را تداعی می‌کند که در آن هیچ ناهمگنی بین دولت و ملت وجود ندارد و ملت یک‌دست دولت یک‌دست خود را به وجود می‌آورد. مثل جوامع ژاپن و ایتالیا، روابط ملت و دولت کاملاً عمیق و بنیادی است و دولت دارای هویت قدرتمندی در صحنه بین‌الملل و مشروعیت عمیق فرهنگی سیاسی در داخل است.

در الگوی دوم، دولت در ایجاد ملت مدرن نقش محوری دارد. دولت، اقدام به تولید و تبلیغ عناصر فرهنگی متحد مثل زبان، هنر و قانون می‌نماید تا ملت در طول زمان،

رشد یافته و هویت ملی و فرهنگی مشخصی را که با دولت هماهنگی دارد؛ ایجاد نماید. جوامع آمریکا و استرالیا و همچنین برخی جوامع قدیمی که با الهام از ایدئولوژی‌های ناسیونالیسم اروپایی در صدد ایجاد ملت و دولت مدرن بوده‌اند از نمونه‌های این الگو به شمار می‌روند. این فرآیند، مستلزم نابودی هویت‌های موجود برای ایجاد ملیت واحد و یا افزودن یک لایه نوین جمعی در رأس هویت‌های موجود می‌باشد. از لحاظ عواقب امنیتی، چنین دولت - ملت‌های جدیدی با رویارویی انواع هویت‌های ملی و قومی بومی روبرو هستند و از این نظر آسیب‌پذیر و نایمن می‌نمایند. ایده دولت در این وضعیت اگر در ایجاد ملتی مدرن و مورد پذیرش مردم، توفیقی نیابد ضعیف بوده و در مقابل چالش‌های داخلی و خارجی دچار بحران می‌شود.

الگوی سوم، ناظر به دولت چند ملیتی و یا چند قومیتی است. «باری‌بوزان» دو الگوی فرعی درون آن را معرفی می‌کند که عبارتند از دولت چند ملیتی فدرایتو و دولت چند ملیتی امپریال. در دولت‌های فدرایتو، منظور صرفاً اشاره به ساختار سیاسی فدرال نیست بلکه در این دولت‌ها بدون اینکه بکوشند یک پوشش ساختگی دولت - ملت بر این جوامع تحمیل شود؛ ملیت‌های جداگانه می‌توانند هویت‌های خاص خود را حفظ کنند. به این جهت، این الگو به لحاظ نظری، ملت - دولت را به عنوان الگوی آرمانی نمی‌پذیرد. (۳۳) از اینرو، دولت فدرایتو چند فرهنگی نمی‌تواند ریشه در ناسیونالیسم داشته باشد و این واقعیت یک خلاء سیاسی خطرناک را در قلب دولت ایجاد می‌کند.

الگوی فرعی دوم یا دولتهای چند ملیتی امپریال، دولتهایی هستند که در آن یکی از ملل و اقوام به عنوان عامل تشکیل دهنده دولت بر ساختارهای آن مسلط است و دولت را به نفع خود سامان می‌دهد. روسها در نظام تزاری و شوروی و پنجابی‌ها در پاکستان نمونه‌هایی از این دولتها هستند. در این دولت‌ها، ملت مسلط ممکن است بکوشد تا ملیت‌های دیگر را از راه‌های مختلف و متفاوتی سرکوب کند. این روش‌ها از کشتار گرفته تا جذب فرهنگی و قومی ادامه می‌یابد که در همه آنها، هدف اصلی، تبدیل به

چیزی شبیه ملت - دولت است. ممکن است ملت مسلط، صرفاً در جهت اعمال و حفظ تسلط خود باشد بدون اینکه در جهت جذب یا حذف گروه‌های دیگر قومی تلاشی را صورت دهد. تهدیدات سیاسی و امنیتی دول امپریال نیز کمتر از دول فدرایتو نیست. این دول دارای توان بالقوه تبدیل به انواع دیگر دولت هستند و در برابر تهدیدهای مربوط به تقسیمات ملی و قومی درون خود، آسیب‌پذیرند. این‌گونه دولت‌ها ممکن است از طریق تجزیه‌طلبی مورد تهدید قرار گیرند. ثبات دول امپریال به توان ملت مسلط در حفظ کنترل و تسلط خود بر سایرین بستگی دارد. اگر مثل وضعیت امپراطوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول و یا شوروی پس از جنگ سرد، تحولات داخلی یا فشارهای بین‌المللی و مداخله خارجی، توانایی دولت را تضعیف کنند؛ ساختار آن در معرض سقوط کامل قرار می‌گیرد. بنابراین، تهدیدات سیاسی ناشی از عدم سنخیت ملت و دولت، عامل مهمی در امنیت ملی دول امپریال به شمار می‌روند. (۳۴)

تهدیدات سیاسی قومیت، علاوه بر تأثیر عمیق بر روابط دولت - جامعه و شکل‌گیری الگوهای خاص دولت، می‌تواند معطوف به تضعیف مشروعیت سیاسی و ناکارایی دولت در بسیج سیاسی گسترده، انحصارزدایی از اعمال خشونت دولت و تضعیف هویت ملی فراگیر باشد. «لوسین پای» در مورد نقش تنوع قومی در ظهور بحران در هویت ملی معتقد است که این نوع بحران وقتی بروز می‌نماید که دولت به دلیل اینکه عناصر مهمی از جمعیت کشور به گروه‌بندی‌های فروملی التزام بیشتری دارند؛ نمی‌تواند به عنوان یک واحد ملی کارآمد اجرای نقش نماید. به عبارت دیگر، کارویژه‌های دولت - ملت به واسطه عدم حمایت از سوی یک احساس قوی از ملیت به طور رضایت‌بخش ظهور و اجرا نمی‌شود. (۳۵) «آنتونی اسمیت» نیز قوم‌مداری را عامل انسجام‌زدایی در عرصه هویت و قدرت ملی می‌داند. از دیدگاه او، وجدان قومی که هویت خود را در هم‌خونی، هم‌نژادی، هم‌زبانی و هم‌دینی، زیستن و پرورش در بستر فرهنگ قومی گذشته، اسطوره‌ها و خاطرات تاریخی مشترک می‌جوید؛ مجموعاً

برآیندی را ایجاد می‌کند که حاصل آن تشکیل هویت قومی و تقویت همبستگی و انسجام قومی در مقابل هویت جامع و ملی است. این برآیند از لحاظ سیاسی به نیرویی تبدیل می‌شود که معطوف به قدرت و دولت مستقل بوده و از نظر فرهنگی به دنبال رسمیت بخشیدن به ارزشهای فرهنگی و قومی خود می‌باشد. (۳۶) همچنین افرادی چون «مایرون واینز» در بحث مشروعیت سیاسی و یکپارچگی ملی، ناهمگنی قومی را یک امر سیاسی می‌داند و توصیه می‌کند در بررسی عوامل مؤثر بر یکپارچگی و مشروعیت باید به متغیرهای سیاسی توجه خاصی نماییم و از وسوسه اتکای به ملاحظات اقتصادی، اجتماعی و یا روانی برای تبیین حقایق سیاسی بپرهیزیم. (۳۷)

در خصوص آسیب‌پذیری روزافزون دولت در قبال انحصارزدایی و محدودیت در امکان اعمال خشونت، «کاستلز»، گروه‌های هویتی قومی را از چالش‌گران عمده دولت معرفی می‌کند و در زمینه نقش آنها در مشروعیت‌زدایی معتقد است وقتی دسته‌های قومی و قبیله‌ای، خود را عضو دولت ملی نمی‌دانند؛ دولت در برابر خشونت‌هایی که در ساخت اجتماعی آن جامعه ریشه دارد به صورت روزافزونی آسیب‌پذیر می‌شود. دولت با این تناقض مواجه است که اگر از خشونت استفاده نکند دیگر دولت محسوب نمی‌شود و اگر از خشونت به طور مداوم استفاده کند بخش بزرگی از مشروعیت و منابع بسیج خود را از دست می‌دهد و چنین وضعی نشانگر وضعیت اضطراری دایمی برای دولت است. (۳۸) و این شرایطی است که «رابرت ماندل» از آن با عنوان کاهش کنترل معنی‌دار حکومت بر نیروهای اجتماعی و یا «حاکمیت ملی دست‌خوش دگرگونی» نام می‌برد که در آن بازیگران فروملی در حال غصب خیلی از نقش‌های سنتی حکومت هستند. به ویژه اگر این بازیگران از حمایت قدرت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی خارجی نیز بهره‌مند باشند؛ این روند می‌تواند تشدید شود.

همچنین برخی از مؤلفه‌های جدید پیش‌روی دولت‌های چندملیتی و چندقومی مانند فرآیند جهانی شدن و موج جهانی دمکراسی خواهی، چالش‌های دیگری را برای

این دولت‌ها به وجود آورده و تهدیدات سیاسی از طرف جنبش‌های قومی را افزون کرده است. همگام با گسترش دموکراسی، شاهد ظهور جنبش‌های قومی و منطقه‌ای هستیم که از نظر فرهنگی و سیاسی طالب خودمختاری هستند و اصل مشهور حق تعیین سرنوشت در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی به عنوان مهمترین سند پیمان حقوق بشر که با دموکراسی و گسترش آن ارتباط نزدیکی دارد؛ به لحاظ حمایت برخی سازمانهای بین‌المللی و افکار عمومی جهانی برای ایجاد واحدهای خودمختار به دولت‌های متمرکز چندقومی فشار می‌آورد. (۳۹) «کاستلز»، واگذاری بخشی از قدرت از طرف چنین دولت‌هایی به بازیگران فروملی را راه‌کاری برای فرار از بحران مشروعیت در داخل و خارج می‌داند. او معتقد است که جهانی شدن در حال ایجاد جوامعی شبکه‌ای است که تنوع و چندپاره شدن منافع اجتماعی از ویژگی‌های مهم آن می‌باشد. این منافع، به صورت هویت‌های متمایز جلوه‌گر می‌شوند و این هویت‌ها، مطالبات، داعیه‌ها و چالش‌های جامعه مدنی را پیش‌روی دولت ملی قرار می‌دهد و ناتوانی فراینده دولت ملی در پاسخ‌گویی هم‌زمان به این دامنه وسیع مطالبات، موجب چیزی می‌شود که «یورگن هابرماس» آن را بحران مشروعیت می‌نامد و برای غلبه بر آن، دولت‌ها بخشی از قدرت خود را به صورت نامتمرکز و پراکنده به نهادهای سیاسی محلی و منطقه‌ای تفویض می‌کنند. (۴۰)

۴. تهدیدات اجتماعی قومیت؛ بحران یکپارچگی

چنانکه «بوزان» نیز اذعان دارد؛ تهدیدات اجتماعی را نمی‌توان از تهدیدات سیاسی جدا کرد. از نظر وی، تهدیدات اجتماعی زمانی واقع می‌شوند که اصولاً امنیت اجتماعی یک دولت در معرض خطر قرار گیرد. بوزان، امنیت اجتماعی را توان حفظ و ایمنی الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، هویت مذهبی و ملی می‌داند. (۴۱) ناامنی اجتماعی زمانی به وجود می‌آید که هر نوع از جوامع - ملی، قومی، مذهبی، نژادی - یک تحول یا

ترتیبات جدید را به عنوان یک تهدید علیه بقای شان (هویت اجتماعی) تعریف کنند. (۴۲) وی معتقد است که هویت ملی، اغلب از داخل کشور چندقومی مورد تهدید قرار می‌گیرد و فرآیند ملت - دولت اغلب متوجه خاموش کردن یا حداقل یکسان‌سازی هویت‌های اجتماعی شبه‌ملی می‌شود. با وجود چنین چالش‌هایی از طرف هویت‌های فروملی نسبت به هویت اجتماعی و فرهنگی ملی، بوزان معتقد است که تهدیدات اجتماعی از نشانه‌های وجود دولت ضعیف است و نمی‌توان آن را یک مسأله امنیت ملی محسوب کرد مگر در مواردی که نزاع بین دولتی را دامن بزند. (۴۳)

گرچه «بوزان»، مقوله تهدیدات اجتماعی را بر سیاق مسایل قابل حل در جوامع توسعه یافته می‌داند و آنها را از حوزه مسایل امنیت ملی خارج می‌سازد؛ ولی واقعبینانه است که در جوامع چندقومی در حال توسعه که مراحل عالی ملت‌سازی را طی نکرده‌اند و در آنها شکاف‌های اجتماعی، منبع منازعات و فعالیت‌های ضدحاکمیتی می‌باشد؛ تهدیدات اجتماعی ممکن است به اندازه تهدیدات سیاسی و حتی شاید بیشتر از آنها، امنیت ملی را دچار خدشه نماید. بر این مبناست که «اولی‌ویور» با انتقاد از بوزان، امنیت اجتماعی را فراتر از امنیت سیاسی، نظامی و اقتصادی دانسته و معتقد است که مفهوم هم‌تراز امنیت اجتماعی، امنیت ملی است. زیرا امنیت اجتماعی در شرایط کنونی، مرجع امنیت ملی قلمداد می‌شود. (۴۴) در حالی که امنیت ملی به تهدیدات علیه حاکمیت می‌پردازد، امنیت اجتماعی معطوف به هویت اجتماعی است که فی‌نفسه چه دولت باشد و یا نباشد؛ وجود دارد.

نکته دیگر اینکه هویت اجتماعی با توجه به تعریف خود بوزان از ناامنی اجتماعی، معنایی سیاسی یافته است. بر این اساس، عکس‌العمل یک اقلیت در دفاع از هویت خود، فی‌نفسه عملی سیاسی است. از این رو امنیت اجتماعی به اندازه امنیت ملی واجد اعتبار است. (۴۵)

«آزر» و «مون» در کنار دو مؤلفه مشروعیت و توان سیاست‌سازی، بحران یکپارچگی را مهمترین متغیرهای امنیت ملی در جهان سوم می‌دانند. از نظر آنها، چندپارگی

اجتماعی و تبدیل یک جامعه چندقومی به یک دولت - ملت، ابعاد جدیدی را به مسأله پیچیده امنیت ملی در جهان سوم افزوده است که شاید ملموس‌ترین شاخص آن، ناکامی کشورهای در حال توسعه در ایجاد یک احساس مشترک عمومی درباره ارزشها و علایق مشترک ملی خود باشد. وجود شکاف‌های ریشه‌دار، امکان انسجام نیازها، ارزشها و علایق مشترک ملی را بیش از آن مقدار که از قبل وجود داشته؛ نمی‌دهد و هر گروه قومی، هویت جمعی خاص خود را بر اساس ارزشها و علایق گروهی به جای علایق ملی ایجاد می‌کند. (۴۶) همچنین به لحاظ تهدیدات امنیتی در سطح سیستم مدیریت امنیت ملی، «آزر» و «مون» معتقدند که ناکامی در یکپارچه‌سازی گروه‌های اجتماعی گوناگون در تبدیل آنها به یک نیروی سیاسی متحد، تهدیدات جدید امنیتی را به همراه داشته و زیر ساخت‌های سیاسی کلان را چند پاره ساخته و توان سیاست‌سازی را تضعیف می‌کند. (۴۷)

«هانتینگتون» و «واینر»، نقش ساختار پراکنده اجتماعی در عرصه دولت را بسیار مخرب می‌دانند. آنها معتقدند، ساختار اجتماع، بر وضعیت سیاست در بالاترین سطوح دولتی تا مجریان سطح پایین تاثیرگذار است. تفاوت در اولویت‌های رهبران دولتی، شیوه‌های اعمال ناکارآمد سیاست دولتی، ساختار پرهزینه سازمان دولت برای اعمال کنترل اجتماعی و تثبیت نظم و ثبات سیاسی و ایجاد وحدت فرهنگی و سیاسی کاذب و تصرف حوزه‌هایی از اقتدار دولت توسط گروه‌های خاص، همگی از ساختار متفرق جامعه نشأت می‌گیرند. (۴۸) یافته‌های اکثر محققین مسایل قومی حاکی است که بحران یکپارچگی، توانایی‌ها و منابع داخلی را به تحلیل برده و توان سیاسی کشور را در داخل و خارج فلج می‌سازد. بحران یکپارچگی، ناشی از ناسیونالیسم قومی گروه‌ها، زمانی حادث‌ترین شکل خود را پیدا می‌کند که ارزش‌ها و تعلقات گروهی و قومی رقیب ارزش‌های حکومتی، به صورت فعالیت‌های سیاسی آشکار در قالب جنبش‌های تجزیه‌طلب قومی جلوه‌گر شود و خواستار مشروعیت ارضی جداگانه‌ای به معنای استقلال خواهی و یا حداقل طلب خودمختاری از یک واحد ارضی بزرگتر باشد.

نتیجه گیری

واقعیات دهه اخیر بسیاری از پیش‌بینی‌های ارائه شده در متون اولیه مربوط به مطالعات قومی در دهه‌های اولیه جنگ سرد را زیر سؤال برد و خیلی از مفروضات و فرضیه‌ها مورد تجدید نظر قرار گرفت. امروز دیگر اندیشمندی با قاطعیت نمی‌گوید که رشد شاخص‌های نوسازی و تحرک اجتماعی و حتی مشارکت سیاسی بالاتر در جوامع چندقومی، هویت‌های قومی و گروهی نخستین را از بین خواهد برد. دیگر نبود منازعات قومی در روابط گروه‌های قومی یک کشور به منزله انسجام و یکپارچگی اجتماعی تلقی نمی‌شود. همچنین تجربه کشورهای اروپایی در فرآیند ملت - دولت‌سازی، تنها مسیر طی شده و مطلق انگاشته نمی‌شود. همه این تردیدها در بین اندیشمندان شاید به این معنی باشد که ملاحظات امنیتی و سیاسی پیرامون قومیت، امری بسیار پیچیده است. به این خاطر، شناخت فعلی از این ملاحظات باید تکمیل شود و به مسائل امنیتی - قومی هر جامعه‌ای نیز باید به صورت موضوع خاصی نگریسته شود که قواعد عامه بر آنها چندان تعمیم‌پذیر نیست.

اما واقعیات سیاسی و اجتماعی کشورهای چندملیتی و چندقومی در حال توسعه و نیز بررسی‌ها و یافته‌های متفکرین این حوزه نشانگر آن است که اکثر این جوامع به لحاظ امنیت ملی، سطح رشد و توسعه در ابعاد مختلف آن، توان ملت‌سازی و دولت‌سازی و برخی دیگر از مؤلفه‌های کلان، از تنگناها و معضلات حادی رنج می‌برند که دیگر دولت‌ها و جوامع یک‌دست دچار آنها نیستند. بنابراین می‌توان اذعان نمود که قومیت و ناسیونالیسم قومی، امروز می‌تواند به عنوان یک متغیر راهبردی، همپای متغیرهایی مانند ژئوپلتیک و منابع راهبردی مانند نفت و یا محیط بین‌المللی، تبیین‌گر مسائل بنیادین به ویژه امنیت ملی جوامع چندقومی در حال گذار باشد. به ویژه با تحولات شگرفی که در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی و ملی و جهانی شاهد آن هستیم. بدون وارد و دخیل نمودن ملاحظات مربوط به قومیت، چنین جوامعی نخواهند

توانست برای خود امنیت ملی پایدار، اقتصاد پویا و پیشرو و انسجام سیاسی و اجتماعی مستحکمی را در عرصه ملی و بین‌المللی فراهم نمایند. چنانکه حل مساله قومیت، فرصت‌ها و منابع بنیادینی را پیش روی دولت ملی قرار خواهد داد؛ عدم توجه راهبردی به آن نیز می‌تواند در آینده دولت ملی را با بحران‌های عمیقی مواجه سازد.



ژرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. Christie, Kenneth, *Ethnic Conflict, Tribal Politics (A Global Perspective)*, Curzon Press, 1998. p.2.
2. Haas, Richard, *Conflicts Unending: The U.S and Regional Disputes*, New Haen, Ct; Yale U.P, 1999.
3. Moynaham, Daniel, *Pandemonium: Ethnicity in International Politics*, Oxford and New York, O.U, p, 93
4. Huntington, Samuel, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, New York, Simon and Schuster, 1996.
5. Ted Gurr, Robert, *Peoples Versus States: Minorities at Risk in The New Century*, United States, Institute of Peace Press, p99.
6. Ibid. 16.
۷. بالمر، مارتین و جان سولوموز، *مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم*، پرویز دلیرپور و سیدمحمدکمال سرویان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۸.
۸. شولتز، ریچارد، «مطالعات امنیت ملی قبل از جنگ سرد»، در *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، اصغر افتخاری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۸۷.
9. People Versus States, opcit, 92.
10. Ted Gurr, Robert, "People Against States: Ethnopolitical Conflict and The Changing World System, *International Studies Quarterly* 38 (Sep. 1994), 369 – 375.
۱۱. «مطالعات امنیت ملی قبل از جنگ سرد»، پیشین.
۱۲. افتخاری، اصغر، *خشونت و جامعه*، تهران، سفیر، ۱۳۷۹، ص ۱۲۴.
۱۳. جونز، والتر، *منطق روابط بین‌الملل*، داوود حیدری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۲۴۴.
۱۴. ساندرز، دیوید، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۱.
۱۵. همانجا، ص ۵۰، جهت تفصیل بیشتر مراجعه شود:
- Hibbs, David, *Mass Political Violence: A Cross – National Causal Analysis*, New York, Wiley, 1973

۱۶. امیدی، علی، خودمختاری و مدیریت مناقشات سیاسی جوامع دارای اقلیت قومی، پایان‌نامه دکتری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دی‌ماه ۱۳۸۱، ص ۵۴.
۱۷. مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، پیشین، صص ۲۶۱ - ۲۵۹.
۱۸. همانجا، ص ۲۶۱، همچنین نگاه کنید به:
- Horowitz, Donald L. *Ethnic Groups in Conflicts* Berkeley, University of California, 1985.
۱۹. مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، پیشین، ص ۲۶۱.
۲۰. ماندل، رابرت، *چهره متغیر امنیت ملی*، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۲۹.
21. Brich. Anthony *Nationalism and National Integration* london, Unwin Hyman, 1989.p.111.
22. *Ethnic Conflict, Tribal Politics*, opcit, P.2.
۲۳. بوزان، باری، مردم، دولت‌ها و هراس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۱۴۰ - ۱۳۹.
۲۴. مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، پیشین، ص ۴۵.
۲۵. همانجا، ص ۳۳.
26. Ayoob, Mohammed, *The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict, and the International System*, Boulder Co, Iune Reinner, 1995, p.9.
27. *People Versus States*, op.cit, p.4.
28. Ibid, p 4-5.
29. Fisher, Ditrich, *Non - Military Aspects of Security: A Systemic Approach*, USA, U.N Institute for disarmament, 1993, p. 131.
۳۰. آزر، ادوارد ای. چونگ این، مون. امنیت ملی در جهان سوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۷ - ۳۷۶.
۳۱. همانجا، ص ۲۲۷.
۳۲. چهره متغیر امنیت ملی، پیشین، صص ۴۹ - ۱۴۷.
۳۳. امنیت ملی در جهان سوم، پیشین، ص ۱۱۷.
۳۴. همانجا، ص ۱۱۸.
۳۵. همان.
۳۶. پای، لوسین دلیو و دیگران، *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، غلامرضا خواجه سروری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۶.
۳۷. خودمختاری و مدیریت مناقشات سیاسی، جوامع دارای اقلیت قومی، پیشین، ص ۴۷.

۳۸. واینر، مایرون، ساموئل هانتینگتون، درک توسعه سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۹ - ۲۵۸.
۳۹. کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات؛ ظهور جامعه شبکه‌ای، جلد اول، احد علیقلیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۳۶۰.
۴۰. چهره متغیر امنیت ملی، پیشین، صص ۱۵۶ - ۱۵۵.
۴۱. عصر اطلاعات؛ ظهور جامعه شبکه‌ای، پیشین، ص ۳۲۶.
۴۲. مردم، دولتها و هراس، پیشین، ص ۳۶.
۴۳. همانجا، ص ۱۴۷.
44. Buzan, Barry (ed), *Security: A New Framework for Analysis*, lynne Rynne Rienner Publication, 1988, pp. 20 - 21.
45. Wever, Ole and Barry Buzan, *Liberalism and Security*, www.ciao.net.org/wps/pub02/pp1 - 13.
46. Ibid, p. 13.

۴۷. امنیت ملی در جهان سوم، پیشین، ص ۱۲۷.

۴۸. همانجا، صص ۱۱۷ - ۱۱۶.

